

شهید حفظ الله تمیمی

شهید حفظ الله تمیمی در هفتم بهمن ماه سال ۱۳۲۴ در شهرستان ساوجبلاغ از توابع طالقان در میان خانواده مومن و کشاورز دیده به جهان گشود. هنوز یک سالش نشده بود که مادرش را از دست داد. به اتفاق پدر و خانواده به تهران کوچ کردند. چند سال بعد زمانی که ۲۰ ساله بود پدر پیر و مهربانش به رحمت خدا رفت. در ابتدا شغلش خیاطی و بعد از ازدواج در سال ۱۳۴۸ پس از گذراندن دوره بهیاری، در بیمارستان روانپزشکی رازی مشغول به خدمت شد. وی دارای ۵ فرزند (۳ پسر و ۲ دختر) می باشد که از ایشان به یادگار مانده اند.



شهید تمیمی، در سالهای قبل از انقلاب در مبارزات انقلابی علیه رژیم پهلوی فعالیت های بسیار داشت و به نقل از **همسر شهید**؛ در جاده امامزاده داوود کوکتل مولوتف درست می کردند و اعلامیه سخنان امام (ره) را در سطح شهر پخش می کردند و می گفتند امام امر فرموده. معمولا شبها دیر می آمدند و می گفتند اگر ۳ روز نبودم آنوقت دنبال من بگردید. شب اول محرم که شد، صدای الله اکبر در پشت بام خانه ها بلند شده بود و صدای تیراندازی می آمد **شهید حفظ الله**؛ اول رفت غسل شهادت کرد و بعد رفت بیرون و تا صبح به خانه نیامد. هنگامی که به منزل آمد لباسش خونی بود و از کشته ها و زخمی ها صحبت میکرد.



شهید حفظ الله، در بسیج مسجد حجت (عج) فعالیت داشت. از ایستادن مردم در صف برای نفت و یا نان ناراحت میشد و می گفت ما انقلاب نکردیم برای صف نان و نفت.

به نقل از خانواده اش؛ ایشان بسیار خانواده دوست و فامیل دوست بود و به همه اقوام و دوستان کمک و سرکشی می کرد.



همسر **شهید** با نقل خاطره ای از ایشان در خصوص اعزام به جبهه اینچنین می گوید؛ در زمان جنگ گفت من باید بروم چون وظیفه ام هست. به ایشان گفتم تو بچه کوچک داری، اما او می گفت امام دستور داده که باید برویم. در بیمارستان کسی هست که بتواند کار مرا انجام دهد اما من اگر خون یک رزمنده را جبهه بند بیاورم کارم درست است.

به عنوان بسیجی- پایگاه مقداد در جبهه حضور یافت. او امدادگر خط شکن بود. ۱۶ ماه در جبهه بود و گرچه بیمارستان گاهی با حضور مداوم ایشان در جبهه مخالفت می کرد و به او اجازه مرخصی و شرکت در جبهه را نمی داد، اما اصرار ایشان به حضور در جبهه بود.



همسر **شهید تمیمی** نقل میکند: خاطرم هست یک روز به طالقان رفتیم و آنجا به مادرم گفتم اگر من **شهید** شدم فرزندانم را سرپرستی کن.

سه سال متوالی در هنگام تحویل سال نو **شهید حفظ الله** در کنارمان نبود و من نامه ای گلایه آمیز برایش نوشتم و او نوشت مرا ببخش. من عاشق شما و فرزندانم هستم اما وظیفه ام در حال حاضر همین است.

خاطرم هست در اسفند ۱۳۶۱ برای مرخصی یک هفته ای به خانه آمد. وقتی صحنه های جنگ را در تلویزیون می دید، می گفت باید بروم.



سرانجام در ۲۴ فروردین ۱۳۶۲ با سمت امدادگر در فکه بر اثر اصابت گلوله به سر، به درجه رفیع **شهادت** نائل شد و پیکرشان در همان منطقه جنگی جا ماند.

پیکر شهید حفظ الله تمیمی پس از ۱۳ سال و در حین تفحص شناسایی شد و به آغوش خانواده اش بازگشت.

همسرش میگوید حالا از سال ۷۴ تا کنون مفهوم **شهادت** برای ما معنای دیگر دارد و **شهادت** ایشان برای خانواده ما یک افتخار است.

او برای من یک معلم مهربان و برای فرزندانم بهترین پدر بود.

اللهم ارزقنا توفيق الشهادة في سبيلك